

درس هفتصد و سی و دوم

کلام سید میرداماد درباره قضاء کلی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱. یک دفعه مرحوم پدرمان با استادشان به حرم سیدالشهدا علیه السلام مشرف شده بودند و بعد سر مزار حبیب بن مظاهر رفته بودند و ایشان شروع به خواندن حمد و سوره کرده بودند، استادشان گفتند: آقا سید محمدحسین حمد و سوره می خوانی؟! این زنده است، این مرده نیست! این زنده است! ایشان گفتند: آقا ما برای زنده ها هم حمد و سوره می خوانیم! بعد ایشان گفتند: خب این عیب ندارد اگر به نیت حیات می خوانی اشکال ندارد!

این احکامی که از ناحیه شارع آمده است حالا شارع چه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و چه ائمه علیهم السلام باشند [تفاوتی نمی کند]، آنها هم شارع هستند حالا می گویند که انقطاع وحی است و ائمه مبین و موضح و مشرع آن حقیقت و حیاتی هستند که خب البته از یک جهت هم درست است ولی در واقع همه به یک جا وصل هستند و تفاوتی ندارند. دستور خدا و ائمه از این نظر تفاوتی ندارند چون همه این چهارده معصوم احکام را از یک حقیقت واحد می گیرند یعنی از عالم ملاکات [می گیرند] و به واسطه اتصال به ملاک است که در مقام بیان، یک حکم مستحب، یک حکم حرام، یک حکم مکروه و امثال ذلک می شود نه اینکه به نفس و جوب و نفس کراهت و نفس استحباب اطلاع پیدا کرده اند، این غلط است! امام به استحباب یک امری اطلاع پیدا نمی کند بلکه ما اطلاع پیدا می کنیم؛ کتاب و سائل را باز می کنیم می بینیم این حرام است و این مستحب است و این مکروه است، این اطلاع بر حرام برای ما است و برای امام نیست. امام به ملاک حکم اطلاع پیدا می کند که این ملاک در اینجا چه اقتضایی می کند و بر اساس اطلاع بر ملاک آن وقت در مقام بیان می گویند که این مستحب است یا مکروه است. وقتی این طور هست ما نمی توانیم آنچه که امام فرموده است که باید به این کیفیت انجام بدهید را از پیش خودمان عوض کنیم چون آن که به ملاک رسیده است اوست ما که نیستیم! آن وقت چطور می شود؟! مثل این می شود که به جای اینکه شما به یک تشنه آب خوردن بدهید، آب نمک بدهید خب بدتر تشنه می شود! به جای اینکه به کسی که دلش درد می کند آب نبات بدهید چغندر بدهید، این اصلاً قولنج می کند و می میرد! الآن برای دل دردش چایی نبات یا دوا و یا چیز دیگری خوب است نه اینکه به او چغندر یا چیز ثقیل بدهی! او خودش دارد از درد به خودش می پیچد و این قوز بالای قوز می شود!

دخالت های ما این است! به خاطر این است که می گویند:

لَا يَجِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ عِلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ.*

آقا جان بدن آدم می لرزد! مو بر بدن انسان راست می شود! آدم دین مردم را به عهده بگیرد؟! من که اصلاً نمی توانم یعنی اصلاً برای من قابل تصور نیست که یک روزی دین مردم را به عهده بگیرم و بگویم که آقا بر ذمه من، شما بیا این کار را انجام بده! بله ممکن است که یکی بگوید: آقا شما چه کار می کنید؟ می گویم که من این کار را می کنم. اما [بگویم که] تو برو انجام بده، نه! ابداً! صد سال به یکی نمی گویم که برو این کار را انجام بده! به من چه [مربوط است] که دین کسی را به عهده بگیرم؟! به من چه [مربوط است] که تضمین کنم و گارانتی بدهم؟! نه آقا جان، اصلاً خدا آن روز را نیاورد که مسئله بخواهد به این کیفیت باشد! از آدم سؤال

می‌کنند که آقا نظر شما نسبت به این چیست؟ می‌گویم که نظرم این است، می‌خواهی انجام بده و می‌خواهی انجام نده، ارتباطی به من ندارد! نظر من را می‌خواهی، می‌گویم اما اینکه [بگویم که] برو انجام بده، نه خیر ابداً! هیچ تضمین و تعهد و التزامی نیست. تلمیذ: رساله هم همین است، تعهدی نداده است.

استاد: می‌گویند که عمل به این رساله مجزی است، آن مهرش را بالای آن نمی‌بینید؟! آنکه رساله پخش می‌کند یعنی اعلام می‌کند که بنده تضمین می‌دهم و گارانتی می‌کنم که کسی که عمل کند رستگار می‌شود! این دو تا یکی است؟! لذا افراد گاهی از من سؤال می‌کنند که ما عمل کنیم؟ می‌گویم که به من چه ارتباطی دارد خودتان می‌دانید! ارتباطی به ما ندارد! من نظرم این است، می‌خواهید انجام بدهید می‌خواهید انجام ندهید.

فرق مقام استنباط با مقام افتاء (ت)

برای چه آقا سید احمد کربلایی آن عکس‌العمل را نسبت به میرزا محمد تقی نشان داد؟! چرا حالش به هم خورد؟! برای چه همه چیز او به هم ریخت؟! به خاطر اینکه او می‌خواست این مسئولیت را گردن ایشان بیندازد و ایشان می‌گفت: چرا این مسئولیتی را که خودت به گردن گرفتی، به گردن من می‌اندازی؟! به من چه مربوط است؟! درحالی که همان موقع عده‌ای بودند که از ایشان تقلید می‌کردند، نمی‌کردند؟! خب خیلی از شاگردان ایشان از مجتهدین بودند و خیلی هم از ایشان تقلید می‌کردند ولی کسی خبر داشت؟! هیچ کسی خبر نداشت. او می‌داند و...! چنان برمی‌آشفتمند و چنان منقلب می‌شدند و چنان برمی‌خواستند که اصلاً [قابل تصور نیست]!

من صحبت‌ها و مسائلی را که در زمان مرحوم والد ما بود به یاد دارم که وقتی افراد از ایشان تقاضای مکتوب یا رساله یا چیزی می‌کردند، با چه تعابیر تندی برخورد می‌کردند! [می‌فرمودند:] ما هنوز در تکلیف خودمان مانده‌ایم آن وقت تکلیف دیگران را به عهده بگیریم؟! ما هنوز در تکلیف خودمان مانده‌ایم و بار خود را بر پشت خود حمل می‌کنیم، بار دیگران را هم بر دوش خود اضافه کنیم؟! یعنی مثلاً وقتی که شما یک مسئله‌ای را به یکی می‌گویید که آقا برو این کار را انجام بده، تمام مسائل و تمام تبعات آن را به عهده گرفته‌اید و روی [گردن خودتان] گذاشته‌اید و می‌گویید: برو انجام بده. یک وقتی کسی از شما سؤال می‌کند و می‌گوید که [نظر شما در] این قضیه چیست؟ می‌گویید که من نظرم در این مسئله این است و نمی‌گویید که برو انجام بده، مقام اثبات برای سخنانتان در نظر نمی‌گیرید و فقط در اینجا مقام ثبوت را می‌گویید؛ می‌گویید که آقا نظر من در اینجا این است. خب این اشکال ندارد، هر کاری هم کرد دیگر به عهده شما نیست، خودش می‌خواست سؤال نکند! نظر خودتان را گفتید. یک وقتی نه، اعلام می‌کنید که بروید این کار را بکنید، این کار را انجام بدهید می‌شود مقام افتاء، مقام افتاء با مقام استنباط دوتا است؛ استنباط یک واقعیت خارجی است و رسیدن به حکم است اما افتاء عبارت از اعلان این حکم است، اعلان و اعلام حکم است و این مسئله، مسئله مشکلی است و الا همان مرحوم سید احمد در همان موقع در نجف درس خارج می‌گفت، خب کسی که درس خارج می‌گوید آیا نظر فقهی خودش را نمی‌گوید؟! خب دارد می‌گوید که نظر فقهی من این است.

تلمیذ: ما علم به عمل شخص نداریم، وقتی که از من سؤال می‌کند طبعاً می‌رود به نظر من عمل می‌کند آیا اشکال ندارد؟ استاد: نه.

تلمیذ: پس چرا از من دارد سؤال می‌کند؟

استاد: خودش می‌داند، باور می‌کند، به ما اعتقاد دارد، خیلی خب باشد، به ما چه ربطی دارد؟! او شما را فرد مطمئنی می‌داند، فرد صادقی می‌داند، فرد اهل عملی می‌داند، می‌گوید که من دیدم شما از بین بقیه در این مسئله ترجیح دارید و می‌خواهم حکم را

قرار بود بحث بدهاء مطرح شود و بدهاء تقريباً يك فرصت يك ماهه مي خواهد چون بايد از جهات مختلف صحبت كرد. حالا كلام مرحوم ميرداماد و مطلبي كه مرحوم آخوند دارند را تا آنجا اگر خدا بخواهد مي خوانيم. مرحوم ميرداماد كيفيت حقيقت اعيان ثابتة كليه و تشكّل آنها را به اعيان جزئيه غير كليه به كيفيتي در عالم مشييت و تقدير و قضاء و قدر تشریح كردند.

يك مسئله اي را مرحوم ميرداماد در اينجا مطرح مي كنند كه ما حالا مي خوانيم و به دنبالش مسئله را ادامه مي دهيم. آن مسئله اين است كه ما به طور كلي در قضاء و قدر چه واقعيت و حقيقتي را بايد مدنظر قرار بدهيم؟! اگر نظر شريف رفقا باشد در مقدمه همين كتاب افق وحي در مسئله علم عنائي حق كه مطالب مختلفی نسبت به مقام اجمال و مقام تفصيل نقل شده است اما بنده در آنجا مطلب را به يك نحو ديگري مطرح كردم و به طور كلي مسئله اجمال و تفصيل را منتفي دانستم و تبديل استعداد به فعليت را در ذات اقدس الهی محال و ممتنع دانستم. اگر اين مطلب را رفقا در آنجا مطالعه كنند به اين كلام ميرداماد تا حدودي مي توانيم اشراف پيدا كنيم. مي خواهم اين را عرض كنم كه من كلام ايشان را ندیده بودم وليكن وقتی كه در افق مبين مطالعه مي كردم ديدم عجب واقعاً ايشان هم مثل اينكه همين مسئله را مي خواهند مطرح كنند و به طور كلي مقام اجمال و تفصيل را مي خواهند در آن مقام قضاي كلي با مقام قدر جزئي، مي خواهند آن تفاوت را بردارند و به طور كلي اختلاف را از بين ببرند و بگويند كه قضاي كلي چيزي جز همان قدر جزئي و مشييت جزئيه نيست الا اينكه در آنجا به عنوان يك حقيقت سعي، قابل براي تشكّل است كه در آن حقيقت سعي، نفس آن تشكّل جزئي هم منطوق است و قرار دارد.

يعني وقتی شخصی نگاه مي كند، اول كه نگاه مي كند يك جنبه سعي را مي بيند و تشكّل و واقعيت را نمي بيند. يك مثالي بزنم؛ يك وقتی شما آب را در نظر مي گيريد كه اين آب ميعان دارد و اطلاق دارد و مي تواند به صور مختلفه و به احجام مختلفه در بياید و اين هنوز محدود نشده است؛ اين مايع هنوز محدود نشده است كه به شكل مكعب در آيد يا به شكل كره در آيد و امثال ذلك، خب اين تفاوت دارد، هر كاري هم بكنيد در اين آب مكعب نيست و اين آب الآن ظرفيت خودش را دارد و عرض خودش را دارد. خب در اينجا يك حالت

سؤال كنم. اين اشكال ندارد و او هم مي رود عمل مي كند، فقط جمع أجوبه نمي كند بلكه مي رود عمل مي كند ولي صحبت اين است كه شما پشت اين قضيه التزامي نداريد و فقط گفته ايد كه نظر من اين است و او نظر شما را مي پرسد و شما هم نظر خود را مي گوويد. يك وقتی به افراد مي گوويد كه آقا اين كاري كه الآن داريد مي كنيد يك اشتباه است! خب بعضي از اوقات انسان مي بيند اين كار اشتباه واضح است مثلاً شخص دارد نماز دو ركعتي را سه ركعت مي خواند يا فرض كنيد دارد عمل خلاف انجام مي دهد، دارد بدون التفات و من غير توجه دارد خلاف مي كند و مسلم است خب مي گوويد: آقا اين كار را نكن! يك وقتی نه مسئله اين طور نيست و برمي گردد به يك مسائل و قضايائي كه تبعات دارد! مثل مسائل اجتماعي و بعضي از معاملات!

*. مصباح الشريعة، ص ۱۶.

مایع متبدل شده است، نبوده، مکعب نبوده است، مکعب مستطیل نبوده، یک حجم هرمی و استوانه‌ای نبوده است بلکه بعد تبدیل شده است. این دو مرتبه است و هیچ ارتباطی به اجمال و تفصیل ندارد؛ اجمالی در اینجا نیست که تفصیلش، آن باشد. این یک واقعیت است.

تعریف مقام اجمال

الآن فرض کنید این ظرفی که در دست من هست خصوصیت خاص به خودش را دارد و یک مقداری هم آب در این هست و من هم دارم می‌بینم، حالا آیا در این مقدار آبی که الآن در اینجا هست مکعب می‌بینید؟! حتی به مقام اجمال مکعب می‌بینید؟! چون اجمال یعنی حقیقت شیء و لکن حقیقت حقیقت مبهمه باشد. شما در اینجا حتی اجمال هم نمی‌بینید بلکه فقط مایع می‌بینید، اجمال کجاست؟! بله ممکن است در شرایط خاص به این حجم متبدل بشود، خوب بشود! ممکن است هم نشود یعنی همین طوری مایع را می‌خورم و دیگر هیچی نمی‌ماند تا اینکه در فریزر و یخچال کذا برود و تبدیل به یخ شود، این را که اجمال نمی‌گویند! اجمال به این گفته می‌شود که شیء بالفعل آن حالت و استعداد برای تبدل را داشته باشد یعنی یک استعداد وقوعی خارجی داشته باشد که این استعداد وقوعی بتواند آن جنبه را احراز کند، آن مقام اجمال می‌شود که به نظر من در مقام اجمال، شرایط برای فعلیت آن جهت خارجی مهیا شده است مثل غنچه‌ای که این غنچه است و هنوز گل نشده است، این را اجمال آن گل در این غنچه می‌گویند؛ همان گل است منتها باز نشده است، اضافه نمی‌شود بلکه غنچه [باز شده] است و غیر از این است که غنچه [باز نشده] باشد. شاخه‌ای که از زمین بیرون آمده است غنچه ندارد و بعداً غنچه درمی‌آید. بله! آمادگی برای تبدل به غنچه را دارد، این را اجمال نمی‌گویند بلکه اجمال به این می‌گویند که غنچه درآمده است آن وقت تعداد برگ‌های آن گل هم الآن در این غنچه محفوظ است و یک دانه هم کم و زیاد نمی‌شود و لکن الآن فقط صورت وضعی او به نحو دیگری است و بعد از مُضیّ زمان، این صورت وضعیه به صورت وضعیه دیگر متبدل می‌شود که آن عبارت از **وَرْدٌ مَحْسُوسٌ ذَاتُ اِجْزَاءٍ بِهَذَا الشَّكْلِ وَ بِهَذَا الْحَجْمِ وَ بِهَذَا الْكَمِيَّةِ** است.

پس همان حالت وردیت است که جمع شده و جمع شده و الآن غنچه شده است و اگر بخواهد عوض شود باز می‌شود، این اجمال و تفصیل می‌شود. آن شاخه درختی که هنوز در زمستان برگ هم نداده، کجای آن اجمال است؟! اجمال ندارد. بله! در اینجا استعداد برای تبدل به غنچه و وردیت دارد اما حالا صحبت در این است که یک موم یا آبی که الآن در دست شما است و این موم می‌تواند به یک حیوان متبدل شود، برای او سر درست می‌کنید، دم درست می‌کنید، پا درست می‌کنید و هیکل درست می‌کنید، بعد از گذشت یک زمان یک دفعه نگاه می‌کنید و می‌بینید که یک حیوان در دست شما هست، این مسئله با موم انجام گرفته است. وقتی

موم در دست شما هست، کجا مقام اجمالش سمک و ماهی است که بعداً درست می‌شود؟! موم است و گرد است و شکل خاصی دارد، به این اجمال نمی‌گویند.

همان‌طوری که عرض کردم اجمال به این است که صورتی از همان هیئت فعلیه به نحو دیگر موجود باشد، کجای این سمک در اینجا موجود است؟! بله! ممکن است من نیت و اراده کنم و این موم را تبدیل کنم، اجمالی که می‌توانیم در اینجا تصور کنیم فقط در بعضی از صفات این موم هست مثلاً بگوییم که آن رعونت سمک که بعداً می‌خواهد، آن رعونت را بالاجمال این دارد و این عیب ندارد چون موم نرم است. این را بالاجمال دارد؛ یعنی همان رعونت و لطافت و ملایمت را دارد اما صورت سمکیت را ندارد، اصلاً صورت سمکیت را ندارد! این را می‌توانیم بالاجمال بگوییم که الآن آن لون سمک را در تبدل صورت دارد. به کجاها زدید؟! به آنهایی که الآن واجد است! این الآن لون سمک نیست بلکه لون موم است ولی همین لون موم به لون سمک متبدل می‌شود و آن موقع دیگر لون موم نمی‌گوییم بلکه لون سمک می‌گوییم. این از کجا بود؟ قبلاً بود. این بالاجمال می‌شود. نرمی بود، خصوصیات و این چیزها بود ولی سمک نبود. در سمک اجمال معنا ندارد. حالا در قضای کلی آمدم و در قضای کلی صحبت در این است که در عالم قضاء که غیر از قدر است - قدر جزئی می‌شود - خدا یک موتی همین‌طوری تثبیت کرده است که فلانی بمیرد! خب عمه من هم بلد است که فلانی می‌میرد! گفتند که از کرامات شیخ ما این بود شیره را خورد و ...!!

فرض کنید طرف بگوید که - ناراحت نشوید - شما إن شاء الله خواهید مرد! به بنده وحی و الهام شده که شما عن قریب به عالم آخرت هجرت می‌کنید! از او سؤال می‌کنند که این عن قریب که می‌گویی چه وقت است؟ می‌گوید: من که عن قریب را تعیین نمی‌کنم. می‌گوییم که یک سال دیگر؟! یک ماه دیگر؟! پنج ماه دیگر؟! می‌گوید: نه، عن قریب! حالا از او سؤال می‌کنند که چه شد؟! یک سال شد دو سال شد و... می‌گوید که من گفتم: عن قریب، نگفتم: یک سال دیگر! دو سال دیگر! از آن طرف هم عزرائیل می‌آید و می‌گوید: حالا که شما به اینها گفتی: عن قریب، من هم عن طویلش می‌کنم، عن بعیدش می‌کنم! بابا ده سال شد! ده سال که دیگر عن قریب نیست! می‌گوید: نه بابا باز هم عن قریب است! شما نگاه کن ﴿وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾^۱ می‌بینی همه اینها عن قریب خواهد شد!! خب عمه من هم بلد است از این الهامات بگوید! عمه قری ما هم بلد است از این چیزها بگوید که نمی‌دانم دو سال بعد عن قریب ظهور می‌شود! بنده هم به همه شما می‌گویم که بله، عن قریب ظهور می‌شود و به بنده هم الهام شده است! خب حالا این عن قریب ممکن است پنجاه سال دیگر باشد! عن قریب است دیگر! شما نگاه کنید اگر به حساب قیامت و ابدیت خدا بگذارید

^۱ . سوره حج (۲۲) آیه ۴۷. معاد شناسی، ج ۸، ص ۲۴۸:

(و به درستی که یک روز در نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از سال‌هایی که شما به شمارش درمی‌آورید!)

عن قریب می شود! اصلاً از عن قریب هم عن قریب تر می شود! خب سه سال شد باز عن قریب است! ده سال شد! می گوید: من که نگفتم! تعیین نکردم! بابا ساکت شو برو سر جای ت بنشین! مردم را سر کار گذاشتی! مدام عن قریب عن قریب می گویی! عن قریب چیست؟!

اصلاً چه کسی گفته که ما بیاییم در این چیزها دخالت کنیم؛ در مسائل ظهور دخالت کنیم؟! به ما چه مربوط است؟! ما برویم به مردم صدق یاد بدهیم، ما برویم به مردم اخلاص و روابط اجتماعی و فرهنگ یاد بدهیم، باید اینها را یاد بدهیم نه اینکه این حرفها را بگوییم. به ما نگفتند که دور هم بنشینید ببینید امام زمان شما چه وقت ظهور می کند! کدام یک از روایات ائمه ما را به این سمت کشانده است؟! ما که هرچه از امام صادق و امام باقر علیهما السلام روایت دیده ایم مدام گفته اند: انتظار بکشید و خودتان را آماده کنید؛ ما هم انتظار می کشیم و خودمان را آماده کنیم. دیگر باید چه کار کنیم؟! آنچه را که می گویند انجام بدهید انجام بدهیم و بیش از این دیگر از ما چیزی نخواسته اند.

این مسئله که در علم عنائی مقام قضاء هست که مثلاً فلانی فوت می کند و این فوت برای فلانی هست، صحبت من این است که این چه دردی را در مقام قضاء از جهل پروردگار و علم پروردگار دوا می کند و چه مسئله ای را اضافه می کند؟! خدا بگوید که من برای او فوت را مکتوب کردم. خیلی خوب مکتوب کردی دستت درد نکند که این را آوردی و بالأخره یک روزی شرش را هم از سر مردم کم می کنی و می بری، ولکن هنوز من پروردگار وقتش را تعیین نکرده ام! عجب پروردگار نفهم و نادانی که آمده فوت را نوشته ولی وقتش را نوشته است! حالا می گوید که ببینیم چه می شود، چرتکه بیندازیم، بداء حاصل می شود، قدر چطوری می شود، عالم تعارض و اینها به چه کیفیت درمی آید! آیا توی خدا نمی دانی؟! توی خدا نمی دانی که این در چه موقعیتی قرار می گیرد، چه مسائلی برای او پیش می آید، چه حوادثی پیش می آید و به چه طریقی از دنیا می رود؟! تو نمی دانی؟! فقط موت را نوشته ای و بقیه را در عالم تقدیر و عالم قدر گذاشته ای و در آنجا این مسئله را تقدیر کردی؟! خب بین این دو تا چه فرقی هست؟! چه فرقی هست!؟

بیان مسئله مقام اجمال و تفصیل در صرف الوجود

این مسئله مقام اجمال و تفصیل در صرف الوجود است؛ این مسئله صرف الوجود در این عبارات کم رنگ است که همان حقیقت صرف الوجودیه و بسیط الحقیقه وقتی که می خواهد تشکل پیدا کند و به مقام احدیت نزول داشته باشد ما می بینیم از آن بساطت و صرافت متبدل و متغیر به اشکال و الوان و حقایق مختلفه می شود که هر کدام از این حقایق مختلفه یک واقعیت نوعیه مستقله را در خارج ایجاب می کنند. این مسئله در مقام قضاء و قدر است. یعنی شما آن صرف الوجود را نگاه کنید آیا در بساطت و صرافت وجود، تبدل وجود و تغیر

وجود نخواییده است؟! خواهییده است، اگر نخواییده پس این دیگر صرف الوجود نیست بلکه وجود محدّد است این الوجود المقید است، المحدّد بهذا القید و هذا الحد و المقیّد بهذا القید این اصلاً دیگر صرف نیست.

وجود بالفعل مقید در صرف الوجود

بنابراین اینجاست که می‌گوییم: وقتی که شما به یک غنچه نگاه می‌کنید که این دارد به مقام تفصیل می‌رسد گرچه الآن این غنچه است ولی وقتی به آن نگاه کنید در آن این اعداد را می‌بینید؛ عدد برگ‌ها را دارید می‌بینید. اگر یک دستگاهی داشته باشید که پره‌های این غنچه را بشمارد، به شما می‌گوید که این ده تا یا دوازده تا پَر دارد و چه وقت باز خواهند شد. الآن همین طوری بسته است و مشخص نیست، برای شما مشخص نیست ولی برای خود گل مشخص است و برای خود آن بوته مشخص است و اگر از او سؤال کنید می‌گوید: این غنچه من ده تا یا دوازده تا پَر دارد و تا فردا صبح باید صبر کنید تا باز شود، شکل او عوض شود، وضعش باید تغییر کند. این صرف الوجود می‌شود و آن وجود مقید می‌شود، آن وجود مقید در همین صرف الوجود هست و بالفعل هست اما تغییر آن فردا پیدا می‌شود.

اگر بخواهیم نسبت به این مسئله قضای کلی و قدر جزئی تصویر صحیح داشته باشیم امشب برویم راجع به مسئله تبدل صرف الوجود و بسیط الحقیقه به وجودات جزئی فکر کنیم. این مسئله تمام شد و تمام این معما همین است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد